



بخش
فرہنگی
کھنری

مسئول: مہدی کلہر

باستانگرایی در تاریخ معاصر

(۲)

«... در سیاست ضد مذهبی حکومت وقت و به دنبال بدآموزی‌های تاریخ-نویسان غالی دوره ناصری که اولین احساس حقارت‌کنندگان بودند در مقابل پیشرفت فرنگ و ناچار اولین جستجوکنندگان علت عقب‌ماندگی ایران؛ مثلا در این بدآموزی که اعراب تمدن ایران را پامال کردند یا مغول و دیگر اباطیل... در دوره بیست ساله از نو سر و کله «فروهر» بر در و دیوارها پیدا می‌شود که یعنی خدای زرتشت را از گور درآورده‌ایم. و بعد سر و کله ارباب‌گیو و ارباب رستم و ارباب جمشید پیدا می‌شود با مدرسه‌هایشان و انجمن‌هایشان و تجدید بنای آتشکده‌ها در تهران و یزد. آخر اسلام را باید کوبید و چه جور؟ این جور که از نو مرده‌های پوسیده و ریسیده را که سنت زردشتی باشد و کوروش و داریوش را از نو زنده کنیم و شمایل اورمزد را بر ملاق ایوان‌ها بکوبیم و سرستون‌های تخت‌جمشید را هر جا که شد احمقانه تقلید کنیم...»^۱

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

درباره آنچه گذشت

در شمارهای پیش بر فراز دوران‌های سپری شده سفری داشتیم تا مسیر باستانگرایی در زاد و بوم خویش را رهیابی کنیم. در این نگاه گذرا دوره سامانیان از برجستگی ویژه‌ای برخوردار بود و تأثیراتی در ادوار بعدی نیز بر جای نهاد اما دوره نزدیکتری که در تاریخ فرهنگ ما بیشتر خودنمایی می‌کند همان دوره قاجاریه است با دو جریان فرهنگی کاملا متفاوت (از نظر چهره و ظاهر و در پاره‌ای موارد در باطن) که هردو آب بیار آسیاب از کار افتاده باستان‌ستایی‌اند. یکی جریان فرهنگ عوامانه (سنتی) و دیگری جریان فرهنگ وارداتی. هردو جریان فرهنگی در تلاش‌اند. تا به فر و شکوه دوره باستان! دسترسی پیدا کنند؛ حتی اگر این فر و شکوه در خواب و خیال فراهم شود. این

دو جریان فرهنگی که حداقل در آن زمان کاملاً رو در رو می‌نمایند و در چهره آنان هیچگونه رفاقتی نسبت به یکدیگر هویدا نیست - یعنی یکی وابسته به خرافات و سنت‌های پوسیده است و به «کلثوم ننه» بیشتر وفادار است تا به‌قرنی که در آن می‌زید و دیگری صمیمانه خود را پیرو ولتر و مولیر و کانت و دکارت و کرامول و... می‌داند و با چهره‌ای کاملاً غریزه و منورالفکر در پهنه فرهنگی جامعه آن روز ایران در تلاش و ستیزند - در حالی که دو جریان متخاصم و مبارزه‌جو را ترسیم می‌کنند هردو وابسته‌اند. یکی وابسته به اشرافیت ایلی قاجاریه و حکومت پادشاهان خودکامه قاجار و دیگری وابسته به تمدن سلطه‌جو، متجاوز و در حال گسترش غرب و چون در نهایت این تمدن سلطه‌گر غربی است که در حکومت قاجاریه نفوذ می‌کند و سپس بر آن تسلط پیدا می‌کند، چنین است که جریان فرهنگ وارداتی برنده قطعی این جریان می‌شود. و نان آسیاب باستان - ستائی نصیب او می‌گردد و تنها برای فرهنگ «عوامانه - سنتی» قهوه‌خانه‌ها می‌ماند و نقالی شاهنامه و نقاشی‌های قهوه‌خانه‌ای از هفت‌خوان رستم و...

و بدین‌صورت است که باستان‌گرایی در دوران قاجار قابل درک می‌شود زمینه رشد و پرورش آن سیاست‌گذاشتن‌ها و نیز احساس حقارت حاکمان قاجار است که خود نیز نمی‌دانند به‌چه دلیل باید خون این ملت رنج کشیده را بمکند، آیا آنان وارثان محمد رسول‌الله هستند؟ آیا آنان وارثان علی‌ابن‌ابی‌طالبند؟ آیا وارثان هارون‌الرشید و مأمون هستند؟ آیا وارثان کورش و داریوش و انوشیروان هستند؟

این سئوالات و از این دست پرسش‌هاست که تا آخر حکومت خودکامه پهلوی در ایران زمینه بسیاری از سیاست‌گذاری‌های فرهنگی است گرچه اساس و انگیزه این نوع سئوالات از سوی هر ملتی نشانه آگاهی و شعور ملی است. چرا که هر ملتی حق دارد نسبت به‌اصل و ریشه حکومت و اصل و ریشه اندیشه و شیوه حکام خویش مطلع گردد و هر قوم و ملتی حق دارد تا از شجره‌نامه فکری و فرهنگی حکومت و صاحبان قدرت حکومتی خود پرسش‌گر و جویا باشد. با وجود چنین سئوالاتی که حاکی از خودآگاهی ملی در سرزمین ما در تاریخ معاصر است این مجموعه از مقالات در تلاش است تا بتواند پاسخ‌هایی که توسط دو جریان فرهنگ وارداتی و فرهنگ عوامانه - سنتی به این سؤال به‌حق و روشن‌گرانه ملت ایران داده شده را به پژوهش و ارزیابی بگذارد. چنانچه تا کنون گفته شد هردو جریان فرهنگی حکومت قاجاریه را به دمب کوروش و انوشیروان گره زدند و چه مزخرفاتی که به‌هم نیافتند.

گرچه این دو جریان فرهنگی در کشور ما هردو آسیاب زنگ‌زده باستان‌ستائی را راه انداختند. اما یکی نوکر بی‌چیره و موجب تمدن سلطه‌جوی غربی بود و

با واسطه عمل می‌کرد و مخارجش از جیب حکومت تأمین می‌شد و دیگری بی- واسطه تحت تأثیر ناسیونالیسم وارداتی که به‌رحال در آن دوران پر سروصدا- ترین مسأله روز بود به باستان‌ستانی می‌پرداخت، ویل دورانت می‌گوید:

«غرور فرد در رقابت حیاتی او قدرت او را مضاعف می‌کند؛ ناسیونالیسم نیز در کار دیپلوماسی و جنگ، قدرت دولت را مضاعف می‌کند. وقتی که دولتهای اروپا از حمایت پاپ چشم پوشیدند و از زیر بار فرمانروایی فائق او شانه خالی کردند، هر یک به‌عنوان مکمل قوای زمینی و دریایی خود به تشویق ناسیونالیسم پرداختند. اگر دولتی پیش‌بینی می‌کرد که با کشور دیگری کارش به‌اختلاف خواهد کشید، تنفر از آن کشور را در دل مردم کشور خود برمی‌انگیخت، و شعارهایی می‌ساخت و بر زبانها می‌انداخت تا تنفر را به‌اوج برساند و در این خلال پیوسته تأکید می‌کرد که خود دوستدار صلح است. ترویج نفرت بی‌دلیل و ایجاد هراس در ملت‌ها تنها در مورد مناقشات بسیار ریشه‌دار معمول بود. و در اروپا در فاصله جنگ‌های مذهبی قرن شانزدهم و جنگ‌های اروپایی انقلاب فرانسه چندان اتفاق نیفتاد.»^۲

چنانچه آمد جریان فرهنگ وارداتی به‌لحاظ گرایش خویش به پیشرفت‌های غرب پس از رنسانس و انقلاب کبیر فرانسه به ناسیونالیسم دست یازید و باستان - ستائی او نیز پیرو این خودباختگی است تا جائیکه سر از نژادپرستی مسخره‌ای بیرون آورد و این در حالی بود که در این گوشه از جهان به‌لحاظ امتزاج‌های پی‌درپی ایللی و قومی و فرهنگی نه می‌شد نژادها را پالایش نمود و نه زبان‌ها را، نه آداب و رسوم‌ها قابل پالایش بودند نه آئین و شیوه‌ها، نه زاد و بوم‌ها قابل مرزبندی بودند و نه اقلیم‌ها، و بدین‌سان تلاش باستان‌ستایانه در دوران پهلوی که به‌شدت مورد حمایت حکومت وابسته پهلوی به‌غرب بود تبدیل به‌فکاهی تهوع‌آوری شد. زنده‌یاد جلال آل‌احمد در ادامه گفتارش که در مقدمه این مقاله آمد چنین می‌گوید:

«و من به‌خوبی به‌یاد دارم که در کلاس‌های آخر دبستان شاهد چه نمایش‌های لوسی بودیم از این دست؛ و شنونده اجباری چه سخنرانی‌ها که در آن مجالس «پرورش افکار» ترتیب می‌دادند؛ مال ما پانچناری‌ها و خیابان خیامی‌ها در مدرسه «حکیم نظامی» بود؛ پائین شاهپور، هفته‌ای یک بار و سخنرانان؟ علی‌اصغر حکمت، سعید نفیسی، فروزانفر، دکتر شفق و حتی کسروی؛ و من در آن عالم کودکی فقط افتخار استماع دو سه بار سخنرانی ماقبل آخری را داشتم. الباقی را مراجعه کنید به مجموعه سخنرانی‌های «پرورش افکار» از انتشارات مؤسسه وعظ و خطابه (!) وابسته به‌دانشکده معقول و منقول! اگر قرار باشد به‌حساب این کم‌خونی روشنفکری برسیم باید یک‌یک آن

حضرات گردانندگان و سخنرانان «پرورش افکار» حساب‌ها پس بدهند. بهر صورت در آن دوره بیست‌ساله از ادبیات گرفته تا معماری و از مدرسه گرفته تا دانشگاه، همه مشغول زردشتی‌بازی و هخامنشی‌بازی‌اند.»

فرهنگ عوامانه - سنتی که در ابتدا آتش‌بیار معرکه باستان‌ستائی بود با قیام مشروطه کم‌کم میدان را برای باستان‌ستائی حسابگرانه و برنامه‌ریزی شده جریان فرهنگ وارداتی خالی نمود به‌گونه‌ای که در دوران حکومت خودکامه و کاملاً وابسته رضاخان، باستان‌ستائی مشخصاً توسط فرهنگ وارداتی بر پیکر فرهنگ جامعه تزریق می‌شد، و آن‌هم با برنامه‌ریزی و تشکیلات منظم و حساب‌شده و سیاست‌گذاری‌های - کوتاه‌مدت. میان‌مدت. درازمدت - که خود این شیوه نیز از ویژگی‌های جریان وابسته فرهنگ وارداتی است. اما نکته قابل توجه برای این دوران، این واقعیت است که جریان فرهنگ وارداتی که از قیام مشروطه به دوشاخه راست و چپ تقسیم شده بود، کم‌کم هویت‌های به‌ظاهر مستقلی را در جامعه ما پیگیری بودند.

جریان راست فرهنگ وارداتی که خود را خدمتگذار پادشاهان و سرمایه‌داران و ملاکین می‌دانست در تلاش بود تا مکتب شاه‌پرستی را بر پایه تفاخرات نژادی و تاریخی برپا دارد و جریان چپ فرهنگ وارداتی که خود را مدیون و وابسته به انقلاب پیروز شمال (روسیه) می‌دید در تلاش بود تا با بهره‌گیری از محرومان و ضعفای جامعه، اندیشه‌های پر سر و صدای حکومت کارگری و مارکسیسم را برپا دارد.

اما هردو جریان برای رسیدن به آرمانهای خویش، در اسلام‌ستیزی و باستان‌ستائی، در رقابتی سخت می‌کوشیدند. این دو فرزند فرهنگ وارداتی که یکی متولد کلکته و بمبئی و دیگری متولد قفقاز بودند، در برلین و لندن با پدر خود (فرهنگ استعماری) در سر يك سفره می‌نشستند. اما زمانی که پا در ایران می‌گذاشتند یکی داد و مظلوم‌بازی بر آسمان می‌رفت و فریاد حمایت از کارگران و زحمتکشان سینه آسمان را می‌شکافت و دیگری آه و ناله سر می‌داد که کجا شد آن جلال و شکوه جم و کیخسرو بر خرابه‌های تخت جمشید اشک حسرت می‌ریخت و شعار خدا، شاه. میهن علم می‌نمود.

یکی مردم‌نامه می‌ساخت و یکی شاهنامه هوا می‌کرد. ولی هردو جریان خواهان زدودن اسلام، تغییر خط و زبان، پاکسازی نامهای متداول و معمول و محو باورها و علائق ملی بودند.

چهره‌های سرشناس شاخه راست فرهنگ وارداتی اندک نیستند. شاید بتوان گفت که اساساً، اکثر چهره‌های فرهنگی تاریخ معاصر کشور ما یا متعلق به جریان

راست یا جریان چپ فرهنگ وارداتی هستند، چرا که اساساً حکومت‌های وابسته تاریخ معاصر تنها با اندیشمندان جریان فرهنگ اسلامی، ستیزی ریشه‌ای داشتند. در حالی‌که با چهره‌های راست و چپ فرهنگ وارداتی همیشه مدارا می‌کردند و در بسیاری از مقاطع و موارد با تمام امکانات حکومتی و دولتی در ایجاد شهرت و محبوبیت آنان مجدداً می‌کوشیدند. به‌رحال برای نسل جوان امروز با توجه به کتب و نشریات بجای‌مانده از گذشته ممکن است این سؤال به وجود آید که چرا اکثر مشاهیر پهنه فرهنگ و سیاست گذشته خارج از جریان فرهنگ اسلامی هستند؟ که سؤالی است بجا و واقعیتی آشکار اما پاسخ به این سؤال را باید در سیاست‌گذاری‌های رژیم‌های وابسته جستجوگر بود که مجال مستقل طلب می‌کند. اما در ارتباط با بحث باستانگرایی در تاریخ معاصر لازم است به دو چهره سیاست‌گذار و خط‌دهنده از دو شاخه فرهنگ وارداتی اشاره‌ای داشته باشیم، احمد کسروی از شاخه راست‌گرای فرهنگ وارداتی و دکتر تقی ارانی از شاخه چپ‌گرای فرهنگ وارداتی، گرچه چهره‌های باستان‌ستای دیگری در هردو شاخه هستند که به مراتب جنجالی‌تر از این دو چهره‌اند. اما ویژگی باند کسروی و ارانی، برنامه‌ریز و سیاست‌گذار بودنشان است که به هر تقدیر از رهبران فکری و فرهنگی-چهره‌های فرهنگ‌پرداز تاریخ معاصرند و پیروانی کمرنگ و پسر رنگ را به دنبال کشیده‌اند.

با نگاهی به باستان‌ستایی در تاریخ معاصر به این واقعیت دست می‌یابیم که شاخه راست فرهنگ وارداتی تا سقوط رژیم پهلوی به سیاست باستان‌ستایانه خود ادامه داد. اما شاخه چپ در همان آغاز دچار تزلزل شد و به انتقاد از خود پرداخت و کم‌کم از راهی که رفته بود باز گشت و از شعارهایی که داده بود شانه خالی کرد و در این راه پیچیده حرکت کردن را بر شمارهای سطحی و مسخره و غیر واقعی ترجیح داد، در برابر واقعیات آشکار سر تسلیم فرود آورد و غرب‌زدگی و غرب‌گرایی را به‌جای باستان‌گرایی و باستان‌ستایی برگزید. اما با این وجود لبه تیز حمله خود را متوجه اسلام نمود و با همان شیوه قدیمی اشکالات فرهنگ سنتی (عوامانه) را بزرگ کرد و به اسلام تاخت و همیشه فرد مؤمن و متدین را با مرتجع و متحجر و عقب‌افتاده و فناتیک برابر دانست؛ چنانچه در مقاله زیر که توسط دکتر ارانی به‌نگارش درآمده آشکار است. به‌هر صورت مقاله‌ای که در پی می‌آید چون بازگوکننده مرحله انتقاد از خود شاخه چپ و اعتراض به باستان‌ستایی شاخه راست فرهنگ وارداتی است و مربوط به یکی از مباحث مهم فرهنگی تاریخ معاصر، یعنی تغییر زبان فارسی است که در همین سری از مقالات جای‌جای بدان اشاره شده و از اهداف اولیه باستان‌گرایان تاریخ معاصر ما بوده است، از اهمیتی ویژه برخوردار بوده و بازگوکننده جو حاکم در میان روشنفکران

سرگشته ایرانی آن روزگار است (۱۳۱۴) به صورت کامل نقل می‌شود:

تغییر زبان فارسی

چند ده سال است که از تغییر زبان فارسی صحبت میشود و این نهضت امروز مخصوصاً شدت پیدا کرده است. خوانندگان ما چون میدانند ما تمام قضایا را از يك نقطه نظر دقیق معین بحث میکنیم، از ما علل این نهضت و همچنین موقعیت ما را نسبت باین نهضت میخواهند. مختصراً بآنها جواب میدهیم: نهضت برای تغییر زبان فارسی مخلوط امروز، دو دلیل کاملاً متضاد دارد که بایستی با هم مخلوط نشود:

۱- نهضت شوینیسم.

۲- نهضت ترجمه علوم ملل غربی بفارسی.

شوینیسم را نمیتوان وطن پرستی ترجمه کرد. وطن پرستی مادی با شرایط معلوم در موارد مخصوص با خط مشی مجله دنیا موافقت کامل دارد عبارت از اینست که توده‌ای که از زمین و آب و آفتاب و معدن يك سرزمین ضروریات حیات خود را تأمین میکنند و در آن سکنی دارند، بدان سرزمین علاقه مادی دارند.

اگر دست خارجی بخواهد از محصولات این سرزمین که از تبدیل رنج اهالی آن به جنس بوجود آمده است، استفاده غاصبانه کند آن توده با آن دست خارجی می‌جنگد. این علاقه عبارت از وطن پرستی مادی یعنی وطن پرستی حقیقی است.

اما اگر این حقیقت حالت عرفانی و پرستش روحانی پیدا کرده زیر پای تجسمات مجازی محو شده این علاقه مادی به پرستش الوان: خاک، اسم، روح شخص مبدل میشود یعنی بطور خلاصه حالت پرستش مثل بت پرستی، روح پرستی، جن پرستی را پیدا کند، آنرا شوینیسم مینامند.

از این بیان واضح میشود: وطن پرستی حقیقی يك علاقه حساب شده منطقی و مادی و شوینیسم یکنوع بت پرستی است. حال به موضوع برگردیم. اولین جنبش در زبان فارسی بعد از عرب زمان صفاریان است که محمد بن وصیف را مجبور میکند برای یعقوب لیث اصلاً بفارسی شعر بگوید. (ولو اینکه لغات عربی زیاد مخلوط دارد) علت مادی این جنبش فوراً به هر فکر منطقی میرسد. یعقوب عملاً یعنی با شمشیر برای حفظ ریاست برای خود و خانواده خود بر ضد قدرت مرکزی خلافت قیام کرده بود. این عمل هم قیام ایده نولوژیك او بود. (ایده نولوژیك را اگر غلط ترجمه کنیم باید بگوئیم قیام فکری) این قدم اول بود که برداشته شد و عملی شد.

با همین ترتیب علت مادی قیام فارسی سره **دقیقی** و **فردوسی** هم واضح میشود. این قیام عملی شد و يك شاهنامه با فارسی بالنسبه پاك از عربی بوجود آمد. اما چرا از آن بعد مردم با فارسی شاهنامه صحبت نکردند؟

لغاتی که قبل از آن زمان هم معمول بود و متروک نشده بود و در رودکی

و دیگران بکار برده شده از آن ببعد هم معمول ماند، ولی لغات «دژ» بجای «قلعه» و زوبین و خشت و امثال آن معمول عموم نشد.

دلیل مادی این امر هم بر متفکر مادی معلوم است. چون قدرت مرکزی خلفا از میان رفت و دیگر علتی برای مخالفت با عرب نمانده بود؛ از طرف مرکز فشاری نبود تا از طرف ملت زیردست عکس‌العملی تظاهر کند. مذهب اسلام که با اوضاع اجتماعی قرون وسطی مطابقت داشت. امیر محلی که بوجود یک مذهب در توده احتیاج دارد و توده مسلمان است و از طرف مرکز اسلام هم فشار مادی وجود ندارد، پس امیر محلی دیگر چه داعی دارد قیام کند؟ برعکس، از آن ببعد باز عربی دانستن، گفتن، نوشتن و وارد کردن امثله و عبارات و لغات عربی در میان روابط فارسی جزء هنرها شمرده میشود. کتبی مثل **کلیله و دمنه** ترجمه ابوالمعالی و **دره نادری** پیدا میشود، **سعدی** بزبان عربی هم (زبانی که در محیط فارسی‌زبانان بدان عربی اطلاق میشود) شعر میگوید، نفوذ عربی نتیجه صرف احتیاج آندوره بیک مذهب، و فقدان ضررهای مادی از طرف مذهب اسلام بوده است.

در دوره جدید با نفوذ تمدن اروپائی در ایران باز یک نهضت جدید راجع بزبان فارسی دیده میشود. در اوایل قرن بیستم هنوز وطن‌پرستی شعار مهم ملل اروپائی است و این شعار بایران هم نفوذ میکند. علی‌الخصوص یکعده بغلط تصور میکنند که مانع ترقیات ایران فقط مذهب اسلام است. در این توده محدود که تا حدی منورالفکر ترقیخواه وقت محسوب میشوند، احساسات وطن‌پرستی بجوش میآید. اسکندر را ملعون خطاب میکنند. تمام تقصیرها را بگردن عرب میاندازند. میگویند اگر عرب کتابخانه‌های ما را آتش نزده بود مردم میدیدند که تمام این اکتشافات امروز در کتب زمان داریوش ضبط بوده است. از این احساسات، خروارها در گفته‌ها و نوشته‌های ایندسته دیده میشود. اما واضح است این عده خیلی کم بودند و اکثریت که در دین خود متعصب بودند باین حرفها پشت‌پا میزدند.

در این دوره بعضی کتابها بزبان فارسی خالص منتشر میشود. مثلاً کتابی در سال ۱۲۷۳... قبل منتشر شد با اسم **پروژ نگارش پارسی** که بی‌مناسبت نیست پشت جلد آن کتابرا در اینجا نقل کنیم:

پروژ نگارش پارسی

کارخانه

میرزا رضاخان بیکشلو قزوینی که از پی نگارش پارسی اویژه برای نمونه از هرگونه نوشته شده است.

چاپ دوم

مخصوص است به کتابخانه معارف - قیمت پنجمهزار در خارج بعلاوه اجرت پست - عنوان مکاتیب. تهران - مقابل شمس‌العماری کتابخانه معارف شیخ محمدعلی بهجت دزفولی.

این پشت جلد را برای این عیناً اینجا نقل کردیم که نشان دهیم موقع

انتشار این کتاب «فارسی اویژه» فارسی معمولی زبان که نصف اخیر پشت جلد کتاب با آن زبان نوشته شده است در چه حالی است؟ از عبارت «مخصوص است...» تا آخر پشت‌جلد قریب ۲۶ کلمه است که از آن ۱۸ کلمه عربی و یک کلمه (پست) اروپائی و ۷ کلمه فارسی است.

از این‌جا می‌توانید حدس بزنید که اگر شما کتاب مزبور را بخوانید نخواهید فهمید زیرا مثل اینستکه کتابی بزبان گجراتی و یا ترکی جیفتو می‌خوانید و شاید اگر پشت جلد کتاب را بکنند شما در فارسی بودن کتاب هم شك بکنید. اما با وجود این می‌بینید که این کتاب چاپ دوم هم دارد (من نمی‌دانم شاید بیشتر از این هم طبع شده باشد). از اینجا باید نتیجه بگیرید: انتشار این کتاب نتیجه بوالهوسی یک شخص نبوده بلکه یک نهضت موافق با این فکر وجود داشته است و چنانکه گفتیم این نهضت از نفوذ تمدن اروپائی در توده‌ای که نسبت بمذهب جنبه شك و تردید پیدا کرده بودند، پیدا شده است. این نهضت گاه شدید و گاه ضعیف ادامه داشت.

امروزه ما در یک مرحله جدید نهضت اصلاح زبان فارسی هستیم که باز با دوره‌های قبل فرق دارد.

امروزه ما در این موضوع یک چیز را خوب فهمیده‌ایم. حتماً باید تمدن اروپائی فرا بگیریم و خودرا مانند یک ملت متمدن مسلح کنیم.

ببینیم تمدن اروپائی یعنی چه؟ یعنی علم اروپائی، صنعت اروپائی و هنر اروپائی. آیا مهد علم و صنعت اروپائی، یکی از ممالک اروپا است؟! اروپا و امریکا و ژاپن تمام عامل پیشرفت تمدن هستند. فلان تحقیق علمی یا صنعتی که در فلان گوشه دنیا بعمل می‌آید فوراً در همه‌جا منتشر میشود. علت سهولت این ارتباط علمی با وجود اختلاف السنه ملل متمدن چیست؟ علت عمده اینستکه زبان علمی دنیا در حقیقت یکی است و لغات علمی که در تمام این زبانها بکار می‌رود در همه مشترك و تمام ریشه لاتینی و یونانی دارند. چون بتدریج زندگانی علمی با زندگانی عادی توأم میشود، اسبابهای علمی جزء لوازم و ضروریات خانه‌ها میشود. این لغات بین‌المللی علمی هم بتدریج لغات بین‌المللی عادی می‌گردد. کسبه فرانسه و دهقان آلمان و ماهیگیر روسی تمام اسباب اندازه‌گیری درجه حرارت را «ترمومتر» می‌گویند. این لغت و این اسباب دیگر در چهار دیوار لابراتوار محبوس نیست بلکه در میان توده وسیع رایج است. همه «فون» را بمعنی صدا میدانند. هر اسباب که اختراع میشود و «فون» جزء اسم آنست مثل تلفون، میکرفون، پارلوفون، گراموفون، فونوگراف، فونولیت، همه‌جای دنیا میدانند که به‌صوت مربوط است و اگر «فوتو» در اسم خود داشته باشد مربوط به‌نور است و الخ... علوم مختلف مثل طب (تشریح فیزیولوژی و تراپی) فیزیک، شیمی و سایر فنون بقدری اسم‌گذاری دقیق دارند که اگر هر زبان بخواهد برای خود اصطلاحات جدید وضع کند علم بین‌المللی که هنوز هم بواسطه اختلاف السنه اشکال در انتشار و پیشرفت در مقابل خود دارد بدتر دچار زحمت

خواهد بود. از این جا علت اول نهضت برای اصطلاح زبان فارسی معلوم میشود. چون ما احتیاج بعلم و صنایع اروپائی داریم باید برای لغات و اصطلاحات علمی و فنی فکری بکنیم.

اما يك موضوع دیگر که باز در حقیقت نتیجه نفوذ تمدن اروپائی است میل مفرط ما بصرفه جوئی وقت در آموختن و بکار بردن خط و زبان است. ما اگر خواستیم با ملل متمدن همدوش باشیم باید همان دقت و ظرافتی را که آنها در موضوع خط و زبان بکار می برند ما هم بکار ببریم، یکی از موضوعات مهم در آنها صرفه جوئی از وقت و از کار است.

پس واضح شد عامل مهم نهضت امروز برای اصلاح زبان فارسی نفوذ تمدن اروپائی بایران مخصوصاً احساس احتیاج بلغات و اصطلاحات علمی و بصرفه جوئی وقت است.

حال ببینیم خط سیر این نهضت چگونه باید باشد؟

مجله دنیا عقیده خود را در سرمقاله شماره اول در عبارت کوتاه ولی دقیق و عمیق بطور وضوح نوشت که: «ما بموقع خود لغات فرنگی و عربی را بکار برده و درعین حال از اصول فرنگی مآبی و عربی مآبی، خودداری خواهیم کرد...»

در اینجا این عبارت را که چهار جزء دارد کمی تفسیر کنیم:

اولاً، زبان فارسی مجبور است از کلمات فرنگی استفاده کند. شما دیگر امروز گراموفون و رادیو و پست و پاکت و دینامو، لابراتوار، میکروسکپ و اتم و لثف و نظایر زیاد اینها را از زبان فارسی نمیتوانید بیرون کنید. اگر بخواهیم اسم مرض لثفوگرانولو، ماتوزیاکاتالیز، آنالیز، دیالیز، الکترولیز، الکتروده، کاتد، آند، انرژی پتانسیل و غیره را بفارسی ترجمه کنید، بشما میخندند. زیرا معنی این کلمات و کلماتی که بمنوان ترجمه اینها وضع میشود هردو برای مبتدی تازه است ولی اگر این لغات خارجی را یاد گرفت در عین حال لغات معمول چندین زبان را آموخته ولی اگر ترجمه غلط و نارسای آنها را یاد گرفت (این ترجمه ها قطعاً غلط و نارسا هستند، اشکال خواهد شد. این قسمت اول بیان ما، البته مورد مخالفت هم شوینیستها و هم متعصبهای مقدس است. دسته اول مخالفند چونکه تصور میکنند زبان فارسی کاملترین زبانها است یعنی در اینجا اتفاق قریب و ناگهانی راجع بزبان فارسی اتفاق افتاده است. يك سلسله از السنه آریائی تمام از سانسکریت مشتق شده اند. یکی از آنها دچار حمله عرب و غیره شده و السنه دیگر با رهبری آکادمی ها در مهدی که علم و صنعت و ذوق هنری بیشتری داشته نمو کرده اند. با وجود این، زبان فارسی بعلم نامعلوم از تمام خواهران خود برای هر مقصود کاملتر است. این اخلاق عمومی شوینیستها است که خود را گول میزنند. از جو الاغ خود هم میدزدند. هر چیز خود را بالاتر از دیگران حتی گوش خود را درازتر از هر حیوان می پندارند. شاید هم در یکی از این تصورات خود ذیحق باشند ولی حقیقت

مسلم اینستکه این زبان بدون لفات فرنگی نمیتواند احتیاج یک فارسی زبان
یعنی یک زبان فارسی متمدن را برطرف کند.

ولی مرد مؤمن مقدس از یک نقطه نظر دیگر با این بیان اول مخالف است.
او تصور میکند اکمل السنه عربی است و اکمل مطالب هم در این زبان
گفته شده است. اگر خبری بزبان عربی بود دیگر قاطع است. مخصوصاً اگر
بشعر یا مسجع و مقفی باشد.

این مرد السنه اروپائی را ناقص و استعمال آنها را کفر میدانند. برای
ما این دو دسته مخالف با آنکه با هم مخالفند، یک صف واحد تشکیل میدهند.
ما هر دو دسته را زیر سرپوش کهنه پرستی جا میدهیم. یکی کهنه هزار و
سیصد سال می پرستد دیگری کهنه چندین هزار سال را. کجی خط مشی دسته
اخیر البته زنده تر است زیرا مقدسین، خود را از چنگال تعصب موجود
نمی توانند خلاص کنند. با مته های الکتریک میخواهند از اعماق زند و آوستا
لفت بیرون آورند. اگر با این تعصب، ما معادن خود را بجای خرافات از
زیر زمین بیرون آورده بودیم عملاً از ملل درجه اول میشدیم.

یک غلط فاحش در عمل شونیست ها اینستکه تقلید از برادران فاشیست
خود کرده میخواهند یک قسمت از تاریخ را از میان ببرند فاشیست ها
میگویند ما جنگ بین المللی و عواقب آنرا از تاریخ خود حذف کردیم و فرض
میکنیم که ما دنباله همان زمان قبل از جنگ را تعقیب میکنیم. واقعاً حرف
از این پوچ تر نمیشود. مگر اینکه ادعای شونیست ها که آنها از این
قبیل است در پوچی با بیان مزبور رقابت کند. میگویند ما سعدی و امثال
آنرا که بفارسی مخلوط چیز نوشته اند از تاریخ خود دور میکنیم. **گلستان**
کتاب ادبی نیست برای فارسی ارزشی ندارد. واقعاً بی مغزی این بیان هم
کمتر از حرف رفقای فاشیست نیست. وقتیکه مجله دنیا صحبت از پیشرفت
کرد، درست است که ادبیات گذشته را نفی کرد ولی نفی دیالکتیک... ما ادبیات
و تاریخ گذشته را معدوم نمی کنیم، بلکه آنها را نفی میکنیم. یعنی آنها از بین برده
جزء مرحله کاملتر می نمائیم. چون کهنه پرستها نفهمیدند، هلله و لوله
در گرفت که آثار ملی ما را میگیرند. و حال آنکه ما بطور وضوح بیان
میکردیم که مرحله کامل بدون مرحله قبل بوجود نمی آید. ما آنچه را که نفی
میکنیم در مرحله کاملتر دوباره جذب مینمائیم.

فاشیسم از محصولات جنگ بین الملل و فارسی امروز محصول ادبیات
قرون وسطی است. چطور میتوان مخالف ادبیات فارسی قرون وسطی بود
و طرفداری از آثار هزاران سال قبل کرد؟

این دیگر مرده پرستی صددرصد است. صد رحمت بکفن دزد قدیم. صد
رحمت بآن کهنه پرستی که میخواهد با فارسی پاره پاره قرون وسطی بسازد.
این شونیست میخواهد با آن فارسی هم مخالفت کند. بقول خودش عرب
لمعون هم آثار تمدن (۱۹) او را از میان برده است.

پس خلاصه شونیست میخواهد این ملت را بی همه چیز کند. آثار قرون

قدیمه که نداشت آثار قرون وسطی را هم از دستش بگیرد. بمقیده شوینیسیم فارسی با السنه اروپائی و شرقی، لغات مشترک نباید داشته باشند. پس چاره جز واژه‌یافتی نیست. در میان شوینیسیت‌ها بازی با کلمات و «نومی-تالیسم» شروع میشود. علوم و فنون صنعتی مبدل بلفت‌گذاری میشود. جوانانیکه نه زبان و نه زبان اجنبی را میدانند برای يك مفهوم علمی که هنوز آن علم را فرا نگرفته‌اید لغت وضع می‌کنند.

خط مشی صحیح مجله دنیاست که استعمال اصطلاحات بین‌المللی را ضروری میدانند.

مجله دنیا این راه را پیشنهاد نمی‌کند. این امر چون طبیعی است قهرأ بخودی خود عمل شده است و جبرأ بدین ترتیب پیش خواهد رفت.

ثانیاً، سابقاً اشاره کردیم مجله دنیا استعمال کلمات عربی را هم جایز میدانند. باید فهمید کدام کلمات عربی؟ برخلاف عقیده نژادپرست‌ها هیچ نژاد ساده نیست و هیچ زبان هم جامد و مساوی حالت روز اولیة خود نیست. ما يك سلسله کلمات عربی در فارسی امروز داریم مانند کتاب، قلم، فهم، حاضر، لباس و غیره که بیرون کردن آنها از فارسی هم خبط و هم محال است. مگر السنه اروپائی این همه لغات لاتین و یونانی ندارند؟ در ضمن تکامل و تغییرات زبان فارسی يك سلسله کلمات عربی هم وارد آن شده امروز چه داعی هست که ما این لغات را بیرون کنیم. اگر این کار را کردیم باید قهرأ يك انجمن دیگر هم تشکیل دهیم تا تشخیص دهد از کلمات فارسی قدیم يك ارتباط به ریشه زبان پارتی و غیره دارد. آنها را هم زود بیرون کنیم اگر نکنیم مخالف خط‌مشی شوینیسیتی خود رفتار کرده‌ایم.

اما شوینیسیت اینقدر هم دقیق نمیتواند فکر کند. چون فاشیسم در فلان نقطه دنیا ضد یهود است ما هم باید اینجا ضد عرب باشیم. فکر کنید ما واقعاً لغات عربی ساده موجود را بجرم سامی بودن محکوم باعدام کردیم و با خروارها سریشم و ژلاتین بزور یکمده کلمات مرکب بجای آنها گذاشتیم. خیال میکند زبان فارسی بهتر شده است؟ نه! هرقدر لغت بیشتر باشد و اختلافهای دقیق و ظریف بین کلمات بیشتر باشد، زبان برای افکار دقیق رساتر است. جوان خوش‌ذوقی مدتی فکر میکرد که در فلان مورد عبارت «نفع و ضرر» و یا «خوب و بد» را بکار برد. بالاخره هیچکدام را بکار نبرد. چون «خیر و شر» از هردو مناسب‌تر بود.

قطعاً لغات با هم اختلافات باریکی دارند که ذوق سلیم در مقابل اختلاف تأثیر آنها حساس است. بدیهی است لغات مشکل عربی که با وجود داشتن فارسی سهل و معمولی در نتیجه تعصب يك مشت مقدس معمول شده است باید از میان برود.

اگر بخارجی‌ها هم نگاه کنیم خواهیم دید مثلاً انگلیسی‌ها هم خیلی ملت-پرستند. اما هیچ این فکر را پیدا نکرده‌اند که لغات لاتینی را از انگلیسی خارج کنند.

با خارج کردن این لغات، ما ادبیات گذشته را برای خود نامفهوم میکنیم. یعنی گم میکنیم.

آزادی و میدان تیر افکار را بزبان فارسی (که امروز هم کم است) سلب می‌کنیم. برای رفع يك عده لغات جدید غیر لازم، وقت تلف میکنیم. درست بفهمید چرا ما با خط جلی نوشتیم: مکتب مادی در افکار شما توافق تولید میکند.

افکار مادی است که شما را از تمام این اشکالات خلاص میکند. شما را بطرف پیشرفت توسعه زبان، پیدا کردن لغات جدید سوق میدهد. و در عین کهنه و گذشته‌ها را که نفی میکند جزء گنجینه مفید تمدن شما میسازد. اما شوینیسم افکار متضاد و پریشان دارد. بملیت و آثار ملی می‌نازد. در عین حال سعدی و مولوی را از خود دور میکند. خود را بالاترین و کاملترین ملل میداند (کنجشک هم شوهرش را قویترین حیوانات می‌پندارد) ولی در عین حال بملت دیگر هم که در همین اشتباه غوطه‌ور است حق میدهد.

حال برویم بقسمت آخر عبارت مجله دنیا: نوشتیم که ما در عین حال از اصول فرنگی‌مآبی و عربی‌مآبی پرهیز خواهیم کرد. مقصود چیست؟ اگر ما بماندن لغات عربی ساده معمولی در فارسی فعلی فتوی میدهیم مقصود این نیست که در زبان فارسی بروی کلمات عربی و فرنگی باز است. هر فکلی که يك کتاب لکتور تمام کرد و یا هر بچه آخوند که دو روز، يك کتاب از معقول و یا منقول زیربغل گرفت، حق دارد هر لغت غیر ضروری یا ناهنجار عربی و فرنگی بکار برد. آن لغات عربی یا فرنگی که فارسی شناخته میشود معین میگردد و تابع کامل دستور زبان فارسی میگردد.

استعمال کلمات خارجی غیر از آنچه که بدین ترتیب معین شده است غلط شمرده میشود. پس خلاصه این تفسیر جمله سابق‌الذکر مجله دنیا را در چند نکته زیر میتوان بیان کرد:

۱- لغات علمی و اصطلاحات علمی اروپائی وارد زبان فارسی خواهد شد.

۲- لغات عربی معمولی و سهل در زبان فارسی باقی خواهد ماند.

۳- لغات ناهنجار و غیر مستعمل عربی از زبان يك مشت کهنه‌پرست و همچنین لغات غیر ضروری فرنگی از زبان يك مشت فکلی از بین خواهد رفت.

۴- بالاخره در صورت احتیاج بوضع لغات جدید، در زندگی روزانه بجای لغات غلیظ، ساده فارسی معمول خواهد شد. این نکات را ما پیشنهاد نمی‌کنیم بلکه این راه همان خط سیر خود زبان فارسی است و ما فقط باید جدیت کنیم که این تکامل دستخوش شوینیسم نشود.

در خاتمه تذکر میدهیم که يك چنین نهضت راجع بشرا گرفتن خط لاتین موجود است و قوی‌تر هم خواهد شد. زیرا اصلاح خط نیز يك قدم بزرگ بجهت سهولت تعلیم و صرفه‌جویی از وقت است. علی‌الخصوص با تقلید

خط لاتین اشکال املاء زبان فارسی که از آثار عربی است از میان می‌رود.

بدین ترتیب شاخه چپ فرهنگ و ارداتی خرج خود را از شاخه راست متعصب جدا می‌کند. ولی تنها در همین حد که به جای باستانگرایی ابلهانه به غربگرایی متعصبانه متوسل می‌گردد تا جایی که پیش‌بینی می‌کند در آینده رسم الخط فارسی جای خود را به رسم الخط لاتین خواهد داد تا بدین وسیله هم صرفه‌جوئی شده باشد و هم عربی‌زدائی، به هر حال این بحث را در همین جا رها می‌کنیم و به ادامه مقاله باستانگرایی در شعر و ادبیات می‌پردازیم تا فصلی دیگر و مجال گسترده‌تر.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی